

گفت‌وگو با آیت‌الله عابدینی، امام جمعه و نماینده ولی فقیه در استان قزوین درباره سادگی و ساده‌زیستی

به مردم گفته‌ام زنگ خانه‌ام را بزنید باز نکرده‌م سنگ بزنید!

غیربومی‌ها عمدتاً با عکسی شناختند که هنگام خرید از بازار گرفته شده بود اما قزوینی‌ها نه فقط از خطبه‌های نماز جمعه‌اش که از درس اخلاق و تفسیر قرآن او نیز بهره می‌برند. قرارمان ساعت ۸:۳۰ در دفتر ستاد نماز جمعه بود. ظاهر اقبل از قرار ما جلسه درس اخلاق برقرار بود. با اتمام جلسه، مصاحبه آغاز شد. اصرار داشت زندگی‌اش مصداق ساده‌زیستی نیست و از همین رو نه به عنوان مصداق ساده‌زیستی بلکه به عنوان طلبه‌ای که می‌خواهد از مفهوم زهد بگوید اما با حرف‌هایش فرسنگ‌ها فاصله دارد، با او صحبت کنیم. گفت‌وگویمان ۴۰ دقیقه‌ای طول کشیده بود که حاضران جلسه بعدی به زور متوقفمان کردند. گفت‌وگوی خوانندگی‌ای شد که به خوانندش دعوتان می‌کنم.



بزرگواران

گندم را صاحب زمین بکارد و او درو کند؛ لابد می‌دانید که درو کردن گندم با دست چقدر کار سختی است. این زمین هم انطور که دوست ما می‌گفت چندان قابلیت این را ندارد که برای دروی گندم از دستگاه استفاده کنند. خلاصه این بنده خدا که سر این کار رفته است حالا گلایه‌مند بود از مردم که چرا کار را عار می‌دانند و از وقتی سر این کار رفته است همه نگاه‌بدی به او دارند و می‌گویند این چرا اینطوری شده است؟! او دنبال لقمه حلال است. من ایشان را می‌شناسم. حتی به شدت از لقمه‌های مشکوک پرهیز می‌کند و نتیجه این پرهیز کاری‌ها هم این شده که با آن سابقه مسئولیت، الان ماشینی‌ش یک تیبای مدل قدیمی است اما واقعاً اینکه قرآن می‌فرماید: «لا بذکر الله تملطن القلوب» در زندگی‌اش متجلی است.

پس باید اینطور بر داشت کنیم که ساده‌زیستی یعنی سختی کشیدن و نداری؟

خیر!منطق ساده‌زیستی، زهد داشتن نیست؛ منطق ساده‌زیستی همان است که عرض کردم، یعنی بیشترین

وقتی برای مصاحبه در خواست دادیم، فرموده بودید من که در خانه تلویزیون ۴۶ اینچ دارم و زیر باد کولر نشسته‌ام چه کارم به ساده‌زیستی! واقعاً به نظر تان اگر کسی اینها را داشته باشد ساده‌زیست نیست؟

البته این حرف شوخی بود. حساسیت‌م از آنجا بود که شما در یک موضوع مهم ریز شده‌اید و بعد به عنوان مصداق سراغ من آمده‌اید، در حالی که حقیقتاً من مصداق این حرف‌ها نیستم. اصلاً به نظر من درست هم نیست که ما برای آن حرف‌ها مصداق عینی معرفی کنیم. زمانی من می‌توانم به عنوان زاهد رسانه‌ای شوم که واقعاً اینطور باشم، نه اینکه شما به عنوان رسانه بگویید فلانی زاهد است!

ما معرفی از ساده‌زیستی در ذهنمان است وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن معیارها با شما تناسب دارد، از همین رو شما را به عنوان مصداق حرف‌مان معرفی می‌کنیم. شما چه تعریفی از زهد دارید که خودتان را مصداق آن نمی‌دانید؟ مثلاً الان که ماشین‌تان سمند است ساده‌زیستی نیست و حتماً باید پیکان باشد؟

البته سمند که برای دفتر است. من شخصاً ماشین ندارم. بعد از اینکه به این سمت منصوب شدم چون نیازم نبود فروختم. اتفاقاً من به کسانی که هنوز یک ماشین خیلی قدیمی سوار می‌شوند و اسم این را می‌گذارند زهد نقد دارم! به نظر من الان موقع پیکان نیست.

چون بنزینی که این ماشین مصرف می‌کند با منطق زهد در تضاد است. زاهد کسی است که بیشترین تولید دارد، اما حکیمانه‌ترین و بجای‌ترین مصرف‌ر دار. در حال حاضر ماشین‌هایی آمده‌اند که شاید یک سوم پیکان بنزین مصرف می‌کنند؛ خب چرا باید ماشینی سوار شویم که سه برابر بنزین مصرف می‌کند؟! البته من با آن عزیزی که این کار را می‌کند مخالف نیستم، او عالم فشنگی دارد که نمی‌خواهد خراش‌کند ولی اگر بخواهیم مته روی خشخاش بگذاریم و زهد را معنا کنیم خیلی دقیق‌تر از این حرف‌هاست. به نظر من اگر به کسی بگوییم تو بیا و به معنای دقیق آنچه دین گفته زاهد شو، آن آدم با مهلت زیادی داشته باشد تا خودش را تنظیم کند. مثل کسی که می‌خواهد پزشک شود. او باید سال‌ها درس بخواند، تمرین کند، کارآموزی برود و بعد پزشکی کند. وقتی این موضوع را پیچیده و جدی می‌دانم، چطور بگویم خودم مصداقش هستم؟

مصداقی از این نمونه ساده‌زیستی که در ذهن‌تان است می‌توانید معرفی کنید؟
من دوست طلبه‌ای دارم که قبل از انقلاب با او هم جرم‌های بودیم. دو سال پیش از انقلاب در تظاهرات او دستگیر شد و من فقط چند باتوم خوردم و گر بخرتم. بعد از انقلاب امام جمعه موقت خلخال شد و فعالیت‌های دینی و تبلیغاتی خیلی خوبی داشت. ایشان با صرف هزینه شخصی و گرفتن کمک از خیران، حوزه علمیه خلخال را که آتش زده بودند، بازسازی کرد و چندین واحد مسکونی برای اساتید ساخت. اتفاقاً همین چندروز پیش منزل ما بود. تعریف می‌کرد که برای امرای معاش شخصی با یک گندم‌کار شریک شده و قرار گذاشته است

تولید و حکیمانه‌ترین مصرف. از طرف دیگر، در حدیث یا شبه حدیثی که من نتوانستم بسند جدی برای آن پیدا کنم از معصوم نقل شده است: «زهد این نیست که تو چیزی نداشته باشی، بلکه زهد این است که تو در مالکیت چیزی نباشی». یعنی اگر خانه داری، خانه مال تو باشد، نه تو برای خانه. اگر ماشین داری، تو برای ماشین نه به خاطر آن چیزهایی که از دست می‌دهید محزون و غمگین شوی.

شما استاد دانشگاه هم هستید. طبیعتاً باید در آمد خوبی داشته باشید. این در آمد را چطور با ساده‌زیستی جمع می‌کنید؟

اللهم از رقتا. من که عرض کردم زاهد نیستم. در ردا عای شما همین بس که الان وقتی این دوستان داشت برای شما چایی می‌گذاشت، من نگران بودم من را فراموش کند! (خنده) بنده هیئت علمی دانشگاه هستم و حقوق دانشگاهی به من داده می‌شود. در حال حاضر از دانشگاه



مأمور شده‌ام به ستاد نماز جمعه و به همین دلیل نسبت به گذشته که در دانشگاه بودم و هم کسوت هیئت علمی داشتم و هم مسئول نهاد رهبری بودم، حقوق کم‌تر است. آن زمان حقوق خیلی بیشتر از چیزی بود که الان می‌گیرم. چون در حال حاضر استاد فعال نیستم و فرصت ندارم که بیشتر از دو واحد درسی خدمت دانشجویان باشم، حداقل حقوق استادی را می‌گیرم. البته همین هم اگر فقط برای مصرف زندگی خودم بود، زیاد می‌آمد اما خب دو بچه نسبتاً بیکار دارم که باید حامی آنها هم باشم.

آقا زاده‌ها بیکارند؟!

بیکار به معنای شاغل به درس و تحصیل منظور است.

پس حقوق بگیر بابا هستند!

بالاخره باید با هم کنار بیاییم.

شخصاً ما ششین ندارم. بعد از اینکه به امامت جمعه منصوب شدم چون به آن نیاز نداشتم فرو ختم. من به کسانی که هنوز یک ماشین خیلی قدیمی سوار می‌شوند و اسم این را می‌گذارند زهد نقد دارم! به نظر من الان موقع پیکان نیست



مرز ساده‌زیستی مؤمنانه و منافقانه به نظر تان چیست؟ ترسی که ما حتی در ابتدای شروع پرورنده «زی‌مؤمنانه» داشتیم این بود که ساده‌زیستی مؤمنانه به ساده‌زیستی منافقانه بدل شود. آن وقت طرف برای اینکه آبرویی پیدا کند شروع به زندگی چراغ خاموش می‌کند. در خانه‌اش بنز پارک است اما برای اینکه ساده‌زیست جلوه کند پراید سوار می‌شود و جوراب پاره می‌پوشد. کسی تعریف می‌کرد ابتدای انقلاب فردی را می‌شناختم که یکی دو سانت عبا شب را کاه تاتر می‌دوخت. وقتی علتش را پرسیدیم گفت می‌خواهم صرفه‌جویی

شود! اما بعد فهمیدیم همین آدم چقدر خیانت کرده است!

اولاً باید یاد داشت شما به شورای سازمان ملل شکایت کند چون اگر همین الان همه دارایی‌ات را جمع کنی نمی‌توانی یک پراید بخری، لذا به ساحت پراید توهین کردی! (خنده)

عرض‌های خمتان را به بحث زهد و رفا زمانی زبیا می‌شود که تمامی آموزه‌های دینی را در یک قاب تصویر کنیم. معیارهای سنجش مختلفی همچون آیهای که در ابتدا اشاره کردم، برای تشخیص زاهد از منافق داریم. امام حسین (ع) روز دوم محرم سال ۶۱ هجری قمری که وارد کربلا شدند، سخنرانی مهمی ایراد فرمودند. آنجا حضرت می‌فرمایند: «مرد برده دنیا هستند!» بعد فرمودند همین برده‌ها دنیا نمازشان را می‌خوانند و روزه‌شان را هم می‌گیرند اما دین مزمه سرزبان‌شان است و شیربه جانشان نشده و در پوست، گوشت و استخوانشان نفوذ نکرده است. سپس حضرت فرمودند این افراد تا زمانی که زندگی‌شان با دین می‌خواند، می‌توانند هم ژست دینی بگیرند و هم تقبل اله بگویند اما زمانی که امتحانی پیش می‌آید دیندارها کم می‌شود. این حدیث نشان می‌دهد آن‌ها که دین دارند و اهل زهد هستند باید در این مواقع دینشان را اثبات کنند؛ اگر با پس کشیدند معلوم می‌شود آن زهد و دینداری‌شان هم بازی دین و زهد بوده است، لذا اگر پای امتحان به میان آید، آدم‌ها خودشان را نشان می‌دهند. در زمان دفاع مقدس، رزمنده‌ای با لباس‌های خاکی و صورت آفتاب سوخته از جبهه برگشته بود. چند نفر زیر سایه‌نشین که فکر می‌کردند دارند از پشت جبهه هم چیز را مدیریت می‌کنند تا این بنده خدا را دیدند شروع کردند به به‌به و چه‌چه که خوش به سعادت شما که می‌روید جبهه ما که سعادت نداریم. آن رزمنده گفت سعادت لازم نیست دو قطعه عکس با کپی شناسنامه نیاز است بیاورید تا شما را به جبهه بزم!

ظاهراً دوستان جلسه بعد آمده‌اند و فرصت ادامه دادن نیست. ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.
امیدوارم وقتتان را هدر نداده باشم.

خیر چنین نیست. اتفاقاً به زعم من نکات قابل توجهی فرمودید.

حالا تروی خانه و به همسرت بگویی فلان چیز را که می‌خواستم بخرم چون عابدینی گفت باید زاهدانه زندگی کرد، دیگر نمی‌خرم. (خنده)

چشم.
خواهش می‌کنم دقت کنید مصاحبه به گونه‌ای تنظیم شود که من را به عنوان مصداق زهد معرفی نکند. طوری بنویسید که انگار طلبه‌ای در مقام مقرر خواسته است حرفش را بزند و پاکتش را بگیرد.

متأسفانه پاکتی هم در کار نیست حاج آقا!

من که بدون پاکت پایین نمی‌آیم! (خنده)